

پیام آقای آقای ابوالحسن بنی صدر
بمناسبت نوروز ۱۳۷۷

گذار به نور

مردم ایران!

در ایران، یکی از کهنسال ترین کشورهای جهان، عیدهای بسیار مقرر گشته اند. اگر بنا بود عیدها، همه، بمانند، این زمان، روزهای عید از روزهای سال بیشتر می شدند. از آنهمه، چند عید بیشتر نمانده اند. چنین است عیدهایی که زور مندان مقرر می کنند و نیز عیدهایی که آغاز زندگی نو، آزاد و مستقل و تحولی پایدار نمی شوند، نمی مانند. نوروز عیدی شد که ماند و جاویدان می ماند. امیدی به تمام دارم که ایران گذار از ظلمات استبداد به نور آزادی را آغاز کرده است. اینست که از دل و جان، آن را به شما تبریک می گویم. امیدم به همت و حمیت نسل امروز است که این نوروز را آغاز گذار بی برگشت از استبداد ویران ساز به مردم سالاری آبادگردان، بگرداند.

چرا نوروز عیدی ماندگار است؟ این پرسش چرا ما را به این صرافت نیندازد که ما ایرانیها بیجا نمی گوئیم «دوستی بی علت می شود اما دشمنی بی سبب نمی شود»؟ می دانیم اگر دو تن با یکدیگر دوست شوند و هر دو بر یک اصل دوست شوند، عهد دوستی بیانگر اصلی می شود که بر آن، پیوند دوستی پدید آمده است. عهدها یا پایدارند و یا ناپایدار. عهدها که علت و هدف در خود آنها هستند، پایدار و عهدها که علت و هدف به وجود آمدن شان در بیرون آنها هستند، ناپایدارند. برای مثال، وقتی علت یک زناشویی عشق و باور است و هدف آن زندگی در عشق و رشد، پایدار است. اما وقتی علت و هدف آن، در بیرون زناشویی قرار می گیرند، (زناشوییهای رایج که انگیزه ها شان ثروت، موقعیت اجتماعی، و هدفشان جستن مقام، ثروت، موقعیت اجتماعی هستند) نا پایدار می شوند. با از میان رفتن علت و ناسازگار شدن با هدف، کارشان به جدایی می کشد.

بدین قرار، آن دوستی ناب و پایدار است که علت و هدف پیدایش در آن خود آن باشد. آن عشق ناب و پایدار است که علت و هدف در خود آن باشد. بدین قرار، دوستی نیز بی علت نیست اما فرق آن با دشمنی در اینست که در دشمنی، علت در بیرون آن است. حق اینست که زندگی، آزادی، امنیت، دوستی، اعتماد، تندرستی، شادی، امید، شجاعت، توانایی، خلاقیت و رشد، علت و هدف را در خود دارند. حق وقتی حق است که دلی و هدف در خود آن باشد و نیازی به آن بنا شد که از بیرون، بر حقانیت آن، برهان آوریم و با آن را بالتبع هدفی، توجیه کنیم. حال آنکه علت و هدف مرگ، زور، ناامنی، دشمنی، بی اعتمادی، بیماری، غم، ناامیدی، ترس، ناتوانی و نادانی و ویرانگری، در بیرون اینها قرار می گیرند. پس اگر گفته اند دشمنی بی علت نمی شود، بدین خاطر است که علت در بیرون دشمنی قرار می گیرد.

وطن، سرزمینی نیست که مرزهای قراردادی آن را از سرزمینهای دیگر جدا می کنند. وطن سر زمین زندگی در آزادی، در امنیت، در دوستی، در اعتماد، در تندرستی، در شادی، در امید، در شجاعت، در توانایی، در خلاقیت و در رشد است. در وطن است که انسانها با یکدیگر انس می جویند، فرهنگ می سازند، هویت مشترک پیدا می کنند و نسلهای بر ساخته های یکدیگر می افزایند. به فضای بدون مرزی که فرهنگ پدید می آورد، وطن قلمرو بی کران خلاقیت انسان

می‌شود. از این رو است که علت و هدف وطن دوستی در خود آنست. از این رو است که با پایداری هستی، هر موجود زنده‌ای وطن دار است. از این رو است که بدون آزادی و استقلال، آدمی، در وطن خویش، خود را بی وطن می‌یابد. نازا و غمگین می‌شود. هر موجود زنده‌ای در وطن خود وزر ببیند، کز می‌کند و نازا می‌شود. از این رو است که وطن، حتی اگر وجبی بیش نباشد و آدمیان در آن یک وجب، خود را آزاد و مستقل بیابند، همان حالت اطمینانی را پیدا می‌کنند که پنداری در بی‌کرای هستی، در بی‌کرای لاکراه زندگی می‌کنند.

و نوروز، جشن انس و الفت مردمی در وطنی آزاد و مستقل است. نوروز، بمثابه روز میثاق با زندگی در آزادی، در امنیت، در دوستی، در اعتماد، در تندرستی، در شادی، در امید، در شجاعت، در توانائی، در خلاقیت و در رشد، بر میزان عدل است. پس نوروز علت و هدف را در خود دارد و جاودانه عید است.

جوانان ایران!

تاریخ ایران، فرهنگ تجربه‌ها است: وقتی استبداد در کار می‌آید و وطن استقلال ندارد، زندگی از آزادی، از امنیت، از دوستی، از اعتماد، از تندرستی، از شادی، از امید، از شجاعت، از توانائی، از خلاقیت و از رشد، تهی می‌شود. آدمیان خود را درختی پوک و بی بر می‌یابند. خود را از انگیزه و هدف خالی می‌بینند. این احساس، دائم، آزارشان می‌دهد که آلتی شده‌اند برای علت و هدفی که قدرتمندان می‌سازند. زیر پای را سست و فضا را بسته و خفقان آور حس می‌کنند.

و وقتی نسلی تصمیم می‌گیرد ساخته‌ی سرنوشته نشود و سازنده‌ی سرنوشته بگردد، روز خویش را نو می‌کند. نوروز یادآور همه‌ی این تصمیم بزرگ است که نسلی از پی هم گرفته‌اند. نوروز ترجمان میثاق با زندگی در آزادی، در استقلال، در امنیت، در دوستی، در اعتماد، در تندرستی، در شادی، در امید، در شجاعت، در توانائی، در خلاقیت، در رشد است. در حقیقت، عیدهایی که ترجمان پیروزی یک قوم، یک ایل، یک گروه بندی اجتماعی می‌شوند، با انحلال قدرت آنها، از میان می‌روند. آن جشنها ماندنی هستند که بیانگر الغای امتیازهای بیدادگرانه طبقاتی هستند، که بیانگر الغای نابرابریها میان روحانی با غیر روحانی، زن با مرد، این نژاد با آن نژاد، این قوم با آن قوم، این ملت با آن ملت، باورندان به این دین یا مرام با باورمندان آن دین یا مرام و... هستند، که گویای استقرار ولایت جمهور مردم، بر اداره امور خویش، هستند. که نویدروز نو، زندگی نو، هستند. نوروز این نوید و جشن این زندگی است.

دانشجویان ایران!

بر شما است که تجربه کنید و به زبان تجربه، آموزگار چگونه زیستن بگردید: از زندگی، عشق را حذف کنید و بنگرید که از آن چه می‌ماند؟ از زندگی، آزادی، امنیت، دوستی، اعتماد، تندرستی، شادی، شجاعت، توانائی، خلاقیتی و رشد را بردارید و بنگرید که از آن چه می‌ماند؟ از زندگی حقوق دیگر انسان را حذف کنید و بنگرید که از آن چه می‌ماند؟ شتاب زده نگویید: هیچ! در زندگی، باز بنگرید تا ببینید، پر از زور، ناامنی، دشمنی، نابسامانیها، بی اعتمادی، غم، ناامیدی، ترسها، ناتوانائی، نازائی و ویرانگری و انواع ناحق‌ها گشته است. به اینجا که می‌رسید دیگر می‌دانید که وقتی جامعه‌ای، در جمع و در فرد فرد اعضای خویش، انگیزه‌ها و هدفها را در خود ندارد، تنها پوک و بی بر نمی‌شود. از نابسامانیها نیز پر می‌شود. به اینجا که می‌رسید، دیگر می‌دانید چرا فرمود «دین جز محبت نیست» و در «در دین، اکراه نیست». دیگر می‌دانید دینی که همه کین و اکراه است، ضد دین است. دینی که روش زندگی سرشار از آزادی، امنیت، اعتماد، دوستی، تندرستی، شادی، امید، شجاعت، توانائی، خلاقیت و رشد نیست، سراسر فریب است. به اینجا که می‌رسید،

می بینید حق دانشجویی را بجا آوردن، مبارزه با فریب و در پی زندگی شدن است. نوروز امسال، آغاز پیروزی شما بر این فریب و گذار به نور آزادی باد و بر شما فرخنده.

راستی هیچ از خود پرسیده اید چرا آدمی که از سلامت عقل برخوردار است، در صدد از دست دادن سلامت نمی شود اما اگر بیمار شد، در دم، درمان می جوید؟ چرا اهل خرد بر آن نمی شوند پیوند دوستی بگسلند؟ چرا...؟ چرا نمی گوئیم وطن از این یا آن کس برید یا به این یا آن کس، خیانت کرد اما می گوئیم این یا آن کس با وطن به راه جف رفتند و یا به وطن خیانت کردند؟ این پرسش، شما را از واقعیتی آگاه می کند که تا وقتی مردمی از آن غافل نشوند، در جامعه آنها، زور مدار نمی شود و ساختار آن جامعه استبدادی نمی گردد. آن واقعیت اینست که در آزادی، در امنیت، در اعتماد، در دوستی، در تندرستی، در شادی، در امید، در شجاعت، در توانائی، در خلاقیت، در علم، علتی پیدانمی شود که اینها را به ضدشان بدل کند. از بیرون، علتی در آدمی پیدا می شود و یا آدمی هدفی در بیرون خود معین می کند (یا برای او معین می کنند) و رابطه آدمی را با آزادی، با... به این یا آن اندازه، قطع می کند. تأمل که کنید، می بینید تا وقتی آدمی علت و هدف را در خود دارد، آزادی، امنیت، اعتماد، عشق... رانیز دارد. پس آزادی و... از آن را همیشه هستند که علت و هدف در خود آنها است. از آن رو اینها نیستند که با آدمی پیوند می گسلند که چون علت و هدف را در خود دارند، همواره هستند و همانند که هستند. بنا بر این، هر انسانی که انگیزه اندیشه و کار و هدف را در خود داشته باشد، هرگز آزادی خویش را از دست نمی دهد و از رشد هیچ باز نمی ایستد. با خدا و در خدا زیستن همین است.

بدین قرار، این سخن که هر عهدی که انگیزه و هدف متعهدان را در بر بگیرد و متعهدان انگیزه و هدفی بیرون از آن نداشته باشند، پایدار است. هر متعهدی که عهد بشکند، صفت فریبکار خویش را آشکار می گرداند. آشکار می کند که انگیزه ای و هدفی بیرون از عهد در سر داشته و منافق مسلک بوده است. از این رو است که فرمود: دین عهد است و به عهد خود وفا کنید. پس آن کس که بنام دین و «بخاطر دین»، عهد می شکند، کذاب است. نقاب از قیافه قدرت پرست خویش بر می دارد. آیا اگر کسی گفت عهد با خدا را بخاطر دین می شکند، از او باور می کنیم؟ نه. اما چرا وقتی کسی و کسانی مدعی می شوند بخاطر عهد با خدا و دین او، بنا بر اقتضای روز، عهدی را می بندیم و عهد دیگری را می شکنیم، از او باور می کنیم؟ راستی چرا هزاره ها و هزاره ها است که مردمان همه جامعه ها دروغی از این نوع را باور می کنند؟ چرا نمی پرسند: مگر عهد مرد با خدا یا با مرام، ترجمان عهد او با خدا یا مرام نیست؟ اگر در عهدی خدا را از یاد می برد و یا به مرام خود عمل نمی کند، پس با هر عهدی، عهد با خدا را می شکند و از مرام بیرون می رود. از اینجا است که اگر کسی بر اصل موازنه عدمی، عهدی بست، از آن عهد بیرون نمی رود و اگر بیرون رفت، از اصل موازنه عدمی بیرون رفته است. از این رو فرمود، عهد خویش را با کافر نیز نشکنید. راستی اینست که آن وقتی کسی از توحید بیرون می رود، در بیرون توحید، خلاء نیست، ثنویت است. و وقتی کسی عهد می شکند، از موازنه عدمی در ثنویت تک محوری بیرون رفته است.

اما چرا پرسشهای بالا را نمی کنیم و فریب می خوریم؟ زیرا از یاد می بریم که نه تنها داشتن آزادی و... نیازمند انگیزه و هدفی در بیرون آزادی و... نیستند، بلکه هر انگیزه و هدفی که خالی از آزادی باشند، از زور، در اشکال گوناگونش، پر هستند. بنا بر این، رابطه ای که در علت و هدف آن زور باشد، ترجمان ثنویت می شود. از این رو، آن کس که عهد می شکند، تصریح می کند که زور پرست است و بر اصل ثنویت تک محوری عمل می کند. پس عامل فریب در خود ما است: اصل راهنمایی که در سر داریم ثنویت است و بنا بر این اصل، علت و هدف، همواره در بیرون قرار می گیرند. بدینسان، به این قاعده عمومی می رسیم:

آن کس که بر موازنه عدمی عمل می کند، هرگز از آزادی خویش غافل نمی شود و هیچگاه عهد

نمی‌شکند و آن کس که بر ثنویت تک محوری عمل می‌کند، دائم از آزادی خود غافل است و به هیچ عهدی وفا نمی‌کند. این کس امین نیست و غیر ممکن است در شکستن عهد، پیشقدم نشود.

جوانان ایران!

در داستانهای ایرانی، عبور سالم سیاوش سپید پوش از آتش و در قرآن، سرد شدن آتش بر ابراهیم (ع) را داریم. اما چرا عبور سیاوش از آتش و سرد شدن آتش بر ابراهیم (ع) را کاری تجربه کردنی گمان نبرده‌ایم؟ آیا نباید احتمال بدهیم کارکردنی را اسطوره کرده‌اند تا انسانها بیاد اصل راهنمایی نیفتند و روشی را بکار نبرند که هر بار بکار برند، آتش را بر آنها سرد می‌کند؟ آیا تاریخ ایران و زمان ما شهادت نمی‌دهند که ما ایرانیان، اغلب، در محاصره آتش زیسته ایم و در درون نیز، گرفتار بیداد مستبدان بوده‌ایم؟ اینک از خود پرسیم: چگونه می‌توان در حلقه آتش، آتش را بر خود سرد کرد؟ برای مردمی که در سرزمینی زیسته‌اند که مرکز برخورد های جهانی بوده است، روشی جز روش ابراهیم (ع) بکار نمی‌آید. بیاد بیاروید که ابراهیم (ع) نیز در همین منطقه - نزدیک بصره امروز - می‌زیست و با مشکل زندگی در حلقه آتش قهر از بیرون و استبدادی روبرو بود که جانشین قدیمی ترین مردم سالاری - مردم سالاری سومر - شده بود که تاریخ جهان بیاد دارد. ابراهیم (ع) پیام آور اصل راهنمایی شد که اگر آدمی بپذیرد و راهنمای اندیشه و عمل کنی، آتش قهر را بر او سرد می‌کند: توحید.

بدین قرار، راه حل حلقه آتش از بیرون و خشونت استبداد در درون، در ما است. درون را که از زور خالی کنیم، آتش استبداد که هیزم آن زورها است که ما می‌سازیم، از میان می‌رود. وقتی در حلقه آتش، آزادی خویش را از یاد نمی‌بریم و اصل موازنه عدمی عمل می‌کنیم، آتش بر ما سرد می‌شود. بدینسان، راه حل در ما است: آدمی باید هیچ از یاد نبرد که دائم در حلقه آتش است و آبی که آتش را بر او سرد می‌کند، آزادی است. چرا که وقتی کشور در حلقه آتش است، زور را مدار کردن، استبداد را بر کشور حاکم می‌کند و همانسان که می‌بینید، کار ما به کار کسی می‌ماند که خانه‌اش در محاصره آتش است و او درها و پنجره‌ها را می‌گشاید و از درون، هر چه سوختنی است، هیزم آتش بیرون می‌کند. اگر او نمی‌خواست آتش به درون خانه‌اش سرایت نکند، آیا او نباید امکانات خویش را در جلوگیری از سرایت آتش بخانه بکار می‌برد؟ فشار آتش قهر از بیرون هر اندازه فزونتر، نیاز به آزادی در درون بیشتر. تکرار کنم که عرفان یک یادآوری بیش نیست: آزادی نه دادنی و نه گرفتنی است. در انسان و ذاتی حیات او است و هیچ قدرتی نمی‌تواند آن را از انسان بستاند. انسان نیز تنها می‌تواند از آن غافل شود. غفلت از آزادی با پر شدن از زور می‌شود و این همان آتش را به درون هستی خویش آوردن و آن را به لهبیش سپردن است.

دانشجویان عزیزم!

تاریخ اندیشه راهنما را در ایران پی بگیرید تا به این پرسش برسید: نوروز نه جشن تولد کسی است، نه سال روز پیروزی فاتحی است، نه آغاز فصلی است - شما می‌دانید نوروز همواره در آغاز بهار جشن گرفته نمی‌شد -، نه جشن در آمدن ایرانیان به دینی است. پس چگونه جشنی است؟ این پرسش شما را در مطالعه، پیش می‌برد تا می‌رساند به اینجا که نوروز، جشن پی بردن به اصل راهنمای زندگی در آزادی، در امنیت، در اعتماد، در دوستی، در تندرستی، در شادی، در امید، در شجاعت، در توانائی، در خلاقیت، در رشد، بر میزان عدل است. ایران حیات دیرپا از این اصل راهنما دارد.

و شنیده‌اید و خوانده‌اید که می‌گویند آزادی تعریف نمی‌پذیرد. آنها که آزادی را تعریف کرده‌اند، آن را نبود چیزی دانسته‌اند: نبود زور، نبود سلطه و اکراه غیر، آنجا که اختیار دیگری

شروع می شود، رهائی از. و این روزها، در ایران، آنهم برخی از روحانیان خواهان استقرار آزادیها شده اند اما تأکید کرده اند نباید دامنه آزادی به بی بند و بارها بگردد. اما بی بند و باری شکلی از اشکال زور است و بدان مشغول شدن، غفلت از آزادی است. پس آنها که برای آزادی مرز قائل می شوند، بر اصل موازنه عدمی نمی اندیشند و خود از آزادی خویش غافلند. آنها نیز که گفته و نوشته اند آزادی، نبود اکراه، یا نبود سلطه، یا مرز اختیار دیگری، است، به این صرافت نیفتاده اند که اگر زور در کار نیاید، آزادی هست. وقتی هم زور در کار می آید، آزادی از میان نمی رود. به این دلیل که اگر از میان می رفت، دیگر انسان نمی توانست آزادی خود را باز یابد. زور را ما بوجود می آوریم اما آزادی ذاتی هستی ما است. از این رو است که، به دین لا اکراه، آدمی آزادی خویش را باز می یابد. بدینسان، آن عرفان که ابراهیم (ع) آموخت، این آموزش بود: درون را بی کران لا اکراه کردن، آدمی را از این واقعیت آگاه می کند که هستی او، همان هستی بی کران است و این هستی آزاد است. پس آزاد زیستن، زیست در خدا است. این آموزش را با دین یونانی زده و توجیه گر قدرت مقایسه کنید و از خود پرسید: توحید چه بود و چه شد!

اینک از خود پرسید: این در سر زمین های ما بود که اهل خرد بر موازنه عدمی عارف گشتند و توحید را باز یافتند. پس چگونه ممکن است در این سرزمینها، مردم سالاری، زود تر از هر جای دیگر، استقرار نجسته باشد؟ این پرسش، همانطور که مرا به واقعیت راه برد، شما را نیز به این واقعیت تاریخی راه می برد که از هند تا عربستان، بسیار زود تر از یونان، مردم سالاری بر اصل توحید، برقرار بوده است. در آن مردم سالاری، تمامی اعضای جامعه در مسئولیت اداره جامعه خویش، شرکت می جستند. از ابراهیم (ع) تا محمد (ص) کوشیده اند آن مردم سالاری را باز بسازند که روزهای انسانیت را نوروز می گرداند. از این رو است که در تمامی این قلمرو گسترده، جشنی چون جشن نوروز، وجود داشته است و هنوز نیز دارد. بیهوده نیست که گفته اند نوروز روز پیروزی ایرانیان بر ضحاک و بر افکندن بساط استبداد بوده است.

تردید نکنید که توحید را ثنویت تک محوری معنی کردن، یونان زدگی است. حال آنکه مردم سالاری را خواستن، نه غرب زدگی که بازگشت به فطرت و آن مردم سالاری آرمانی را باز ساختن یا روز را نوروز کردن است. بدین مردم سالاری است که ایران از حلقه آتش از بیرون و آتش خشونت که استبداد، در درون، به جان هستی ایران انداخته است، بدر می آید.

دانشجویان ایران!

* بر شما است که ایرانیان را به پی گرفتن تجربه انقلاب بخوانید و تا باز یافتن آزادی خود و استقلال ایران، از پی گرفتن تجربه باز نایستید.

- بنگرید که پیروزی گل بر گلوله، بکار بردن موفق روش ابراهیم (ع) بود. گل مظهر آزادی را در خود باز یافتن و فراخواندن سلاح بدستان به آزاد شدن و در آزادی، با مردم ایران توحید جستن بود.

- بنگرید که در اجتماع ۱۱ اسفند ۱۳۷۶، آزادی خویش را بهمان نسبت که از دست ندادید و اختیار خویش را به قهر کوری نسپردید که چماقداران و سوسه آن را در شما ایجاد می کردند، به شما توان داد که آتش خشونت چماقداران را خاموش بگردانید و فریاد آزادی شما را چنان رسا کرد که در سرتاسر جهان طنین افکند.

* بر شما است که بدانید و ایرانیان را آگاه کنید که تناقض گفتن و ضد و نقیض کاری زور پرستان حاکم، کار همه روزه آنها است. برای مثال، در دوران مرجع انقلاب، به «ضربه نفتی»، بهای نفت ۳ برابر شد و برنامه ای اقتصادی به عمل در آمد که ایران را از یک اقتصاد مستقل، در خدمت جامعه ای آزاد و در رشد شتاب گیر، برخوردار می کرد. دین فروشان و زور پرستان کودتا کردند و

«اقتصاد مال خراب است» را شعار گرداندند. تا آن روز که آقای خمینی جام زهر شکست خفت بار را سر کشید. گفتند ایران را وارد «دوران سازندگی» می‌کنند. مدعی شدند اگر نفت را نقد و نسیه می‌فروشند و اگر قرض می‌ستانند، برای آنست که ایران را بسازند! و امروز می‌گویند: تا وقتی اقتصاد ایران به نفت وابسته است، تورم درمان نمی‌پذیرد. روشن سخن اینست که ناچار باید نفت را فروخت و با حراج ثروت کشور، ناگزیر بایدگرانی زندگی و فقر را روز افزون کرد!

و نسل انقلاب کودتای خرداد ۶۰ را نه مجوز رها کردن تجربه کرد و نه بهانه به حال انتظار کار پذیرانه در آمدن، به کوشش خویش، در مطالعه تحول جامعه ایران، در ابعاد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، ادامه داد. با آنکه زور پرستان رقیب و نادانان از سر زنش باز نایستادند که چرا راه حل در اختیار رژیم ملاتاریا می‌گذارند، پیشنهاد راه‌های علمی را محک ارزیابی شدت ابتلای زور پرستان حاکم به زور پرستی دانستند. زمان شهادت می‌دهد که زور پرستان نمی‌توانند راه‌های بایسته را بکار برند چرا که موجب انحلال قدرت استبدادی می‌شوند. برای مثال، مطالعه تورم و راه‌های آن کتابی شد. قسمت به قسمت، برای مطبوعات مجاز فرستاده شد. اما تنها یک ماهنامه، در چند جمله خبر داد راه حل پیشنهاد شده است اما یارای درج آن را نداریم!

* بر شما است که بدانید و هموطنان را آگاه کنید، به یمن وجود ایرانیان دانشمند مسئولیت شناس، ایران آنها اول کشور اسلامی است که توانائی استقرار مردم سالاری و حل مسائل کشور را دارد. * گر چه تجربه همه روزه باید ایرانیان را آگاه کرده باشد که استبدادیان دروغ‌گویان و ویران‌گران و عهد شکنان و فاسدان حرفه‌ای هستند، اما هنوز بر شما است که توضیح بدهید ناتوانی و ویران‌گری ذاتی هر استبدادی است: ملاتاریا با «بیان انقلاب» و اصول راهنمای آن، عهد شکست. زیرا قدرت مطلق را از آن و در انحصار خود می‌خواست. رأی دادن به قانون اساسی را واجب شرعی کرد و تا امروز، قانون خود ساخته را اجرا نکرده است. سال ۶۰ را سال قانون گرداند و در همان سال کودتا کرد. و ... و ظرف دو دهه، یک سیاست اقتصادی و غیر آن نیست که تا تا شکست فضاحت بار ادامه نداده باشند. چرا؟ زیرا هدف ملاتاریا قدرت است و بدون ویران کردن و مسئله ساختن، نمی‌توان زور ایجاد کرد و بدان قدرت جست. زیرا بر ثنویت تک محوری رفتار کردن، دیگران را خرج ساختن قدرت خویش کردن است. از این رو است که هیچ استبدادی تا ۱۰ برابر ویران نسازد، یک برابر نساخته است. آن را هم که ساخته است، بیشتر مانع و کمتر عامل رشد می‌شود. ساخته‌های پهلوپهلوها را با ویرانگریهاشان مقایسه کنید و نقش ساخته‌های آنها را در اقتصاد امروز ایران، به سنجش بیاورید و آنگاه با اعتماد به نفسی که دانشجو بدان شناخته می‌شود، این واقعیت را با ایرانیان در میان بگذارید: هر استبدادی، به ضرورت، همه خیانت و جنایت و فساد است و استبداد ملاتاریا سرآمد استبدادها است.

زنان و مردان ایران!

انقلاب ایران را ورود جهان به عصر سوم تاریخ خواندم. از تکرار باز نایستادم که ایرانیان گوهری را که در گذشته‌های دور گم کرده بودند، باز یافته‌اند: آزادی. گفته‌ام و از گفته خویش دلشادم که ایرانیان آزادی و مسئولیت شناسی خویش باز جسته و پس از گذشت قرون، در کار استقرار قطعی ولایت جمهور خویش هستند. این ایرانیان مبشر نوروزی برای جهانیان شدند.

اما در پی کودتای خرداد ۱۳۶۰، یأس از آزادی و مسئولیت شناسی نسل جوان کشور، به زبانها و قلمها ابراز شد. وقتی مثلث زور پرست عرصه سیاست را از نو تصرف کرد و نسلی در جنگی ۸ ساله، تباه شد، بی آنکه حق چون و چرا پیدا کند، این یأس قاطعانه تر و بیشتر اظهار شد. اما در تمامی این سالها که ایران در ظلمات استبداد فرو می‌رفت، از توضیح هیچ باز نایستادم که نسل جوان کشور نه تنها تسلیم استبداد نگشته که در کار درهم شکستن واپسین مقاومت استبدادیان است. همه روز و در

تمام روز، مطالعه می‌کردم تا بدانم آیا آرزوی خویش را واقعیت می‌انگارم یا واقعیت را همانسان که هست می‌بینم، می‌گویم و می‌نویسم. به یمن وضعیت سنجی مداوم، اعتمادم به نسل آزاد و مسئول بیشر می‌شد. اکنون دیگر خاطر آسوده است و حرکت نسل امروز بر یأس مأیوسها نیز دارد غلبه می‌کند. خاطر آسوده است که در این نوروز، ایران از ظلمات استبداد بدر می‌آید و به نور آزادی روشن می‌شود. به این نور، بزرگ‌ترین حوزه فرهنگی، حوزه فرهنگ اسلامی را روشن می‌کند که ایران قلب آنست. رجاء واثق دارم که این اعتماد به نفسی بسیار بیشتر از اعتمادی که معتمد او به او دارد، در خود می‌یابد و ایران را در نور آزادی غرق می‌کند. نوروز را آغاز نور آزادی باریدن بر ظلمات زور پرستی در ایران و جهان می‌کند.

چه فرخنده نوروزی است این نوروز!

منتخب شما ابوالحسن بنی صدر